

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

(المسألة 22): يشترط في المجتهد أمور: البلوغ؛ والعقل؛ والإيمان؛ والعدالة؛ والرجولية؛ والحرية على قول؛ وكونه مجتهداً مطلقاً، فلا يجوز تقليد المتجزئ؛ والحياة، فلا يجوز تقليد الميت ابتداءً نعم يجوز البقاء كما مر؛ وان يكون اعلم فلا يجوز على الاحوط تقليد المفضل مع التمكن من الافضل؛ و ان لا يكون متولداً من الزنا؛ وان لا يكون مقبلاً على الدنيا و طالباً لها مكباً عليها، مجدداً في تحصيلها، ففي الخبر: «من كان [فاما من كان] من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام أن يقلدوه».

چنانکه مستحضر هستید، بحث در شروط مرجعیت بود. نسبت به اشتراط بلوغ، وفاقاً للمشهور، به اعتبار آن رسیدیم. در رابطه با شرط عقل نیز شرطیت عقل را پذیرفتیم اما برخی موارد دیگر را نیز ملحق به آن برشمردیم.

شرط ایمان

مراد از ایمان، سلوک رفتاری و عملی در مقابل فسق نیست بلکه مراد از ایمان، کونه امامیاً اثنا عشریاً است. لکن اینکه در عمل، انسان خوب یا بدی باشد، شرایط بعدی در این باره خواهد آمد. لذا ایمان، بحثی اعتقادی بوده و از مباحثی است که دقت در شناخت اصطلاح آن ضرورت دارد. از این رو نباید شرط ایمان را با مؤمن بودن به معنای خوب و پسندیده بودن در رفتار، یکسان پنداشت.

این شرط را فقها پذیرفته‌اند و در میان حواشی بسیاری که بر عروه نگاشته شده است، اشکالی بر این شرط وارد نشده است. تنها سخنی که در این باره گفته شده است تعبیر «لو تمّ الاجماع و سائر الوجوه» از سوی یکی از بزرگان قم (مرحوم آقای مرعشی نجفی) است که در برابر اشتراط قاطع ایمان از سوی صاحب عروه، بیان شده است. بنا بر دیدگاه ایشان در صورت تمام بودن اجماع یا سایر وجوه به جز بنای عقلا، این شرط در مرجع تقلید معتبر است. استثناء بنای عقلا نیز به دلیل روشن بودن عدم دلالت آن بر این شرط می‌باشد. این حاشیه بیانگر وجود تردیدی در اصل اشتراط از سوی ایشان است. لکن در کلام دیگر فقها، تردید و مناقشه‌ای نسبت به اصل شرط نیست و تنها در ادله مناقشاتی وجود دارد. به تعبیری، اشکال‌هایی در فرآیند بحث وجود دارد اما در برآیند آن، اشکالی به جز مورد مذکور، مطرح نیست. چنانکه مرحوم آقای خوئی نیز که تمام ادله را رد می‌کنند، در نهایت دلیلی را که خود، معتبر دانسته‌اند ذکر کرده و اصل اعتبار شرط ایمان را می‌پذیرند.

ادله اعتبار و عدم اعتبار

مرحوم آقای حکیم فرموده است که اعتبار ایمان، نزد عقلا ظاهر نیست. چنانکه در هیچ موردی برای رجوع به متخصص، ایمان را شرط نمی‌دانند. لذا دلیل عمده اجماع است.

در مسئله دو روایت نیز مورد استناد واقع شده است.

1. قول ابی الحسن علیه السلام فیما کتبه لعلی بن سويد: «لا تأخذن معالم دینک عن غیر شیعتنا، فإنک إن تعدیتهم أخذت دینک عن الخائنین، الذین خانوا الله و رسوله (صلی الله علیه وآله) و خانوا أماناتهم، إنهم ائتمنوا علی کتاب الله فحرفوه و بدّلوه. مراد از ابوالحسن (ع)، به صورت مطلق، حضرت امام کاظم (ع) است. آن حضرت در نامه‌ای که به علی بن سويد نوشته است

می‌فرمایند: دین خود را از غیر شیعیان ما اخذ مکن چرا که اگر چنین کنی دینت را از خائن گرفته‌ای. کسانی که به خداوند و رسول او (ص) خیانت کردن و به امانت‌های الهی خیانت ورزیدند. (با ولایت و غدیر چه کردند؟! با ثقلین و اهل بیت (ع) چه کردند؟! آنان امین کتاب الله بودند (بدین معنا که آوردن کتاب الله توسط پیامبر اکرم (ص) در میان امت و قرار دادن آن در نزد ایشان سبب می‌شود مسلمانان شرعاً امانت‌دار به شمار آیند) اما آن را تحریف و تبدیل کردند. استدلال شده است که پرواضح است که تقلید از مصادیق بارز و روشن اخذ دین از مرجع تقلید است. اینکه مقلد چگونه نماز و خمس و زکات و ... را به جا آورد، معالم دین است که مقلد از مجتهد، اخذ می‌کند. حضرت می‌فرمایند: معالم دینت را از غیر شیعیان اخذ نکن.

2. روایت دیگر از امام هادی (ع) نقل شده است؛ بدین بیان که:

قول أبي الحسن الثالث عليه السلام فيما كتبه لأحمد بن حاتم بن ماهويه و اخيه: «فاصمداً في دينكما على كل مسنٍ في حبنا وكل كثير القدم في أمرنا، فإنهما كافوكما إن شاء الله.».

حضرت می‌فرمایند: در دینتان به کسی اعتماد کنید که در حبّ ما پای به سن گذاشته است و عمرش را با محبت ما گذرانده است و در امر ما کثیرالقدم است. این دو گروهند که شما را کفایت می‌کنند. استدلال به این روایت روشن است و مرجع تقلید باید مسنّ در حبّ اهل بیت (ع) و کثیرالقدم در امر آن حضرات باشد تا بتوان به او اعتماد کرد.

مرحوم آقای حکیم می‌فرماید این دو روایت ارتباطی با ما نحن فیه ندارد. در روایت اول، حضرت شخصی سنّی اما امین و مأتمن را بیان نفرمودند، بلکه سنّی خائن را می‌فرمایند. روشن است که خائن اگر شیعه باشد نیز همین حکم را دارد. اگر مراد در روایت هر غیرشیعه‌ای ولو مؤتمن باشد، استدلال به آن صحیح بود اما فرمایش حضرت ناظر به غیرامامی خائن است نه هر غیرامامی. به نظر می‌رسد این روایت ناظر به قضات اهل سنت باشد که دینشان را از قیاس و حجج ظنیّه می‌گرفتند و منابع فقه آنان تا 42 منبع بوده است نه شخصی سنّی که حتی بر اساس روایات امام صادق (ع) اجتهاد می‌کند. بنابر این، روایت اول نظر به مورد بحث ما ندارد.

روایت دوم، به عنوان امری الزامی قابل عمل نیست. لذا نهایتاً مراد حضرت در آن، بیان امری استحبابی و بیان افضل افراد است، نه امری الزامی و انحصاری. اگر فردی بالغ و اعلم اما 20 ساله باشد مشمول فرمایش حضرت در این روایت نیست و لازمه برداشت امر الزامی از این روایت، چیزی است که استدلال‌کنندگان بدان، ملتزم به این لازم نیستند و آن شرط بودن مسن بودن مرجع تقلید است.

علاوه بر اینکه از نگاه ما، سند این دو روایت نیز معتبر نیست. روایت اول از «عَنْ حَمْدَوَيْهِ وَ إِبْرَاهِيمَ ابْنَيْ نُصَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الرَّازِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَبِيبِ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدِ السَّائِي» نقل شده است. از این گروه، علی بن حبیب و محمد بن اسماعیل، مجهول هستند.

سند روایت دوم نیز به این صورت نقل شده است: «عَنْ جَبْرِئِيلَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَاتِمِ بْنِ مَاهُوَيْهِ». مشکل این سند نیز مجهول بودن احمد بن حاتم است. بررسی این اشکالات در تحقیق، ذکر خواهد شد.

مرحوم آقای خوئی دلایل ذیل را به عنوان ادله‌ای که بدان استدلال شده است ذکر می‌کنند:

1. اجماع.

2. مقبوله ابن حنظله. امام (ع) در این روایت فرموده‌اند: «ينظران من كان منكم ...»؛ روشن است که تعبیر «منكم» در این روایت به معنای «از شیعیان بودن» است. لذا امام (ع) ابن حنظله را دستور به رجوع به قاضی امامی می‌دهند. اینکه روایت در رابطه با قاضی است نیز می‌تواند به کمک استدلال به اولویت، این شرط را در مرجع تقلید نیز معتبر برشمارد.

3 و 4. دو روایتی که آقای حکیم به آن اشاره کردند.

آقای خوئی هیچ کدام از ادله فوق، حتی اجماع را نمی‌پذیرند. برخلاف آقای حکیم که اجماع را پذیرفته و آن را دلیل عمده می‌دانند. مرحوم آقای خوئی اجماع را در این مسئله مدرکی می‌دانند و اجماع مدرکی، بلکه محتمل المدرکیه را غیرقابل استناد برمی‌شمارند. دو روایت یادشده را نیز علاوه بر وجود اشکالات بیان شده توسط آقای حکیم، فاقد سند معتبر بیان می‌کنند. علاوه

بر اینکه از نگاه ایشان، مقبوله عمر بن حنظله راجع به قضات است و ارتباطی به بحث مرجعیت ندارد. علاوه بر اینکه در بیان ایشان، اخذ معالم دین علاوه بر فتوای فقیه، از روایان حدیث نیز ممکن است.

البته باید توجه داشت که سخن فوق از مرحوم آقای خوئی، با قراردادن در قله و بزرگی ایشان، در جواز اخذ معالم دین از غیرفقیه و روایت حدیث ثقه، خطرناک و نادرست است. گاهی راوی، کلینی و صدوق است که فقیه هستند اما اخذ معالم دین از روایت بما هم روایت بسیار خطرناک است و در آن نظامی که باید معالم را بگیرد، دریافت معالم دین نکرده است. مگر اینکه گیرنده، خود، مجتهد و از نظام یادشده باشد. لذا هرچند مقصود آقای خوئی معلوم است اما این سخن، صحیح نیست. چه بسا روایانی که از نگاه فقاهت یا حتی اعتقادات، مشکلات جدی داشته باشند. البته روشن است که اشکال در عبارت آقای خوئی است نه در معنای سخن ایشان و مراد ایشان معنای یادشده نیست.

سخن آقای خوئی این است که چگونه در اخذ روایت، اشتراط ایمان نمی‌کنید اما در اخذ معالم دین و مرجعیت، ایمان را شرط می‌کنید. در نهایت می‌توان گفت در حدوث، چنین شرطی وجود دارد نه در بقاء. لذا اگر مجتهدی را به عنوان مرجع تقلید اختیار کردیم و معاذالله او انحراف یافت و از حق فاصله گرفت، بنابر دیدگاه ایشان در ادامه، وظیفه تقلید از او است. سیره عقلا نیز از نگاه آقای خوئی (ره) در شرط دانستن ایمان نیست. کما اینکه در رجوع به متخصصانی مانند پزشک و مهندس و ... توجهی به ایمان او نمی‌شود.

آقای خوئی با رد ادله فوق، تنها دلیل اعتبار ایمان را مذاق شارع بیان می‌فرمایند. تقلید از نگاه ایشان زعامت عظمی و ریاست کبری است. لذا چگونه شارع به سپردن آن به دست غیرامامی و سنی رضایت می‌دهد که اهل بیت (ع) را به عنوان معصوم (ع) نمی‌پذیرند. در واقع به تعبیر آقای سید عبدالاعلی سبزواری، یقین به عدم رضایت شارع در این امر داریم. آقای خوئی می‌فرمایند شارع در امامت جماعت نیز رضایت به واگذاری آن به غیرشیعه ندارد، چگونه بر جواز تصدی مرجعیت تقلید از سوی غیرامامی رضایت دهد؟!

از نگاه ما فرمایشات فوق از آقای خوئی باید در شکل دلیلی مانند اولویت ذکر شود نه در قالب مذاق شریعت. زمانی که شارع، اقتدای زن به شوهرش را برای خواندن دو رکعت نماز، مشروط به امامی بودن شوهر بیان می‌فرماید، به طریق اولی چنین شرطی را در جایگاهی همچون مرجعیت تقلید، معتبر می‌داند. مذاق فاقد لسان است و اولویت دلیلی است که می‌توان آن را قبول یا رد کرد.